

ابن خلدون و نقد ادبی

دکتر احسان عباس / محمود فتوحی

تاکنون تصویری روشن از نقد ادبی (در ادبیات عرب) در سده هشتم هجری ارائه نشده است. اگر نظریات نقدی ابن خلدون را کنار بگذاریم، آنچه می ماند فقط اشاراتی گذرا به پاره‌ای مسایل و حرکتهای نقدی خواهد بود. برای نمونه می دانیم که احمد بن شعیب جز نایبی^(۱) (و ۷۵۰) کاتب ابوالحسن المرینی در نقد شعر، دستبستی قوی داشت و در این علم آگاه و بصیر بود.^(۲) از آن جمله، روزی ابن رضوان^(۳) درباره شعر با او گفتگو می کرد و ضمن گفتگو مطلع قصیده‌ای از یک شاعر خواند، و آن بیت این بود:

«لم أدر حين و قفت بالأطلال
ما للفرق بين جديدها وألبالي»

احمد بن شعیب بی درنگ گفت: این بیت باید از یک فقیه باشد (باتوجه به عبارت «ما للفرق») و نظر او درست بود. منشأ این نوع قضاوت، اصلی است که در مشرق و مغرب عالم عربی رایج و شایع بود. و آن اصل این است که الفاظ و واژگان زبان صاحبان حرف بر شعرشان سایه می افکند. صلاح الصفدی (۷۶۴) این قاعده را چنین بیان می کند: «هر کس به سرودن شعر روی آورد و در یکی از فنون دست داشته باشد، آن فن بر او چیره می شود و قواعد آن بر او غلبه می یابد. چنین کسی اصول و قواعد حرفه خود را در اغراض شعری و معانی تخیلی خویش به کار می بندد و اصطلاحات و قواعد آن دانش و فن بر مقصود او غلبه می کند، مگر نمی بینیم که اصطلاحات و تعابیر منجمان چگونه بر قطعات مشهور ابوالفتح بستنی که در باب حکم و آداب سروده، غلبه یافته است؟...»^(۴)

... شیخ صدرالدین ابن الوکیل - از آنجا که در فقه بیش از دیگر دانشها دست داشت - هرچا سخنش از تعابیر و قواعد فقهی عاری می شود، از زیبایی و لطف سخن کم می شود.^(۵) بسیاری از احکام و داوریهای جزئی که در نقد این دوره در مشرق و مغرب عربی دیده می شود، از این گونه است.
با آنکه ابن خلدون چندان توجهی به نقد ادبی نداشته و تلاش زیادی صرف آن

نکرده است، اما می‌توان او را بزرگترین منتقد سده هشتم [در ادبیات عرب] دانست. قواعد و اصول نقدی وی متأثر از آراء استادان و دانش و تجربه شخصی وی بود. او در آغاز شعر می‌سرود، ولی از شاعری دست کشید و در دوره‌ای که نثر مسجع و متکلف رایج بود، به سبکی ساده و روان به نوشتن پرداخت.

ابن خلدون از استادان خودآراء و اندیشه‌هایی را که موافق طبع خود می‌یافت، برمی‌گرفت. در طلیعه این اندیشه‌ها و نظرات، نگرش تحقیرآمیز و تند برخی از آنان نسبت به افراط در آرایه‌های بدیعی بود. استادش ابوالبرکات بلفیقی آرزو می‌کرد کسانی که در نظم و نثر صرفاً به ممارست و بازی با صنایع بدیعی می‌پرداختند، به کفیری سخت دچار شوند و مردم با فریاد بلند پرده از کار زشت آنان بردارند. (۶) استاد دیگر وی الشریف السبئی می‌گوید:

«افراط و زیاده‌روی در استفاده از فنون بدیعی در کار شاعران و نویسندگان کاری ناپسند است، این آرایه‌ها و فنون مایه زیبایی و حسن سخن است؛ به سان خال بر رخسار ماهرویان. یک خال یا دو خال مایه زیبایی است، اما افزون بر آن سبب زشتی و ناپسندی است.» (۷)

هر چند آراء این بزرگان جنبه نظری داشت، اما ابن خلدون با انتخاب شیوه ساده نویسی در نثر به طور عملی آن نظرات را به کار بست. در باره زمانی که سلطان ابوسالم او را کاتب سرخویش کرد، می‌گوید: «بیشتر به زبانی ساده و روان می‌نوشتم. هیچ یک از نویسندگانی که شیوه سجع نویسی را پیشه می‌کنند، به علت ناتوانی در این شیوه و غفلت از مراتب بلند سخن با من پهلو نزدند. و من در این شیوه یگانه روزگار شدم. این امر در نظر متکلفان عجیب می‌نمود.» (۸) گفته می‌شود ابن خلدون دریافت که نمی‌تواند در نثر مسجع به پایه این خطیب که به گواه خود ابن خلدون «ایه‌ای از آیات خدا در نظم و نثر» (۹) بود، برسد اما موضوع ریشه‌دارتر از رقابت شخصی بود. ابن خلدون منکر وجود شیوه‌های عالی و بلند مرتبه در سجع نیست، اما می‌گوید نمونه این نوع سخن بسیار کم است. تکلفی که نویسندگی را به سوی الفاضلی آراسته که هیچ معنی‌ای از آن حاصل نمی‌شود می‌راند، عرصه را بر نویسندگان تنگ کرده «ابن تکلف، شالوده سخن مفید را در هم می‌ریزد، بویژه شیوایی و بلاغت سخن را از میان می‌برد. و در سخن چیزی جز ایه‌ها و صنایع باقی نمی‌ماند و بیشتر اهل عصر این شیوه را پیشه کرده‌اند.» (۱۰) ابن خلدون به ارزش فکر و اندیشه عمیقاً ایمان دارد. او خوش نمی‌دارد که اندیشه در پس ابرهای تیره صنایع لفظی پریشان شود. به همین سبب ورود تکلف در نویسندگی دیوانی را آغاز فساد در این هنر می‌داند و الصابی را متهم می‌کند به اینکه او نخستین کسی بود که این شیوه را بدعت نهاد و دیگر نویسندگان عرب از او پیروی کردند. «آنچه او (الصابی) را به ابداع این شیوه برانگیخت، این بود که در دربار پادشاهان غیر عرب به سر می‌برد و از شکوه و جلال دستگاه خلافت که بازار بلاغت در آن گرم بود به دور مانده بود. تصنع پس از وی در نوشته‌های متأخران رواج یافت و ساده‌نویسی به فراموشی سپرده شد. نامه‌های دیوانی و دوستانه و مکاتبات عربی شیوا با نوشته‌های مبتذل بازاری و پست یکسان شد و نیک و بد در هم آمیخت.» (۱۱)

بیزاری از ازدحام و تراکم معانی در یک بیت: ابن خلدون به پیروی از استادان خود ازدحام و تراکم معانی در بیت واحد را نمی‌پسندید. استادانش سهولت و سادگی را دوست داشتند و شعری را می‌پسندیدند که معانی اش در ورود به ذهن بر الفاظ پیشی گیرد. انباشتن معانی بسیار در یک بیت نوعی تعقید و پیچیدگی است و منتقدان اندلسی از جمله حازم قرطاجنی آن را ناپسند شمرده‌اند. به همین سبب بود که استادان ابن خلدون بر شعر ابواسحاق بن خلفاچه، شاعر شرق اندلس خرده می‌گرفتند و تراکم و انباشتن معانی در ابیات او را نمی‌پسندیدند. (۱۲)

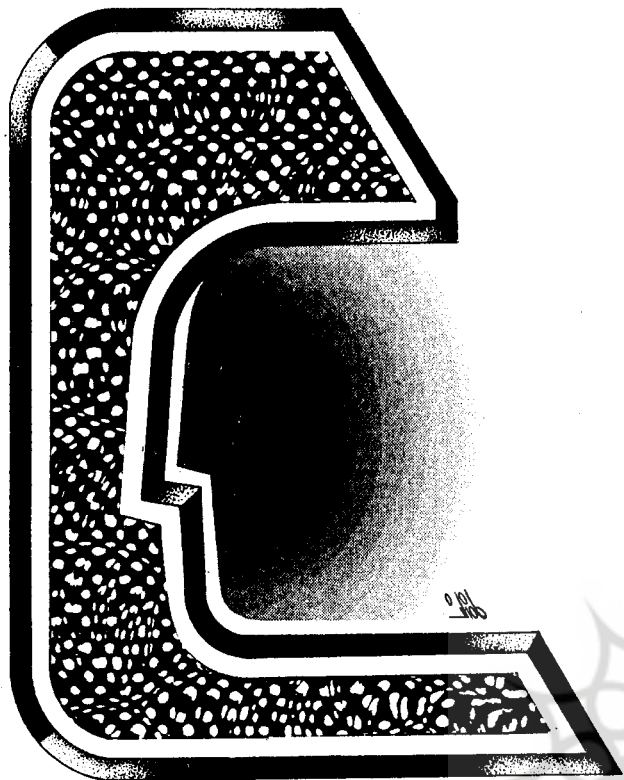
پایبندی به سبک عرب و خروج متنبی و معری از آن: نزد استادان ابن خلدون و دیگر ادیبان سخنی دقیقتر از این گفته آنان در باب ذوق عمومی در اندلس نمی‌یابیم، که می‌گویند: «نظم متنبی و معری در بیشتر موارد شعر نیست، چون آن دو، سبک و اسلوب عرب را نپیموده‌اند.» (۱۳) این سخن ریشه در دشمنی ابن خلدون با فلسفه ندارد و نیز از ذوقی که به پیوند شعر با سادگی مطلق گرایش دارد نشأت نمی‌گیرد، بلکه نظری است که در تعبیری ناپسند و اشتفته انحصار شعر به امثال بختری و حکیم نامیدن متنبی و ابوتصام را رد می‌کند.

و نشانه آن نیست که ذوق و قریحه پس از حازم بی‌مایه شد، بلکه بیانگر آن است که تأمل حازم - در نگاه به متنبی - از حوزه ذوق عام در اندلس و مغرب عربی خارج بود و از زمانی که بازار گرم تقلید از متنبی و معری پس از عصر مرابطین و طوایف، از رونق افتاد، نوعی شعر بلند و عالی به نام «مرقص» (۱۴) که قالبی شگرف است پدیدار شد. چنان که در بررسی نقد ابن سعید و شفتندی و مانند آنها می‌بینیم، این نیز یکی از معیارهای ذوق شرقی است.

محفوظات و اثر آن در تکوین ملکه شعر: دانشها و معارف فرهنگی ابن خلدون دومین عامل جهت دهنده به اصول و آراء نقدی وی بود. منظور از دانش و فرهنگ وی در اینجا (بویژه) محفوظات فرد در موضوعات گوناگون است. ابوعبدالله محمد بن بحر یکی از استادان ابن خلدون او را به حفظ شعر توصیه نمود و ابن خلدون «کتاب اشعارسته حماسه اعلم، و شعر حبیب و مقداری از شعر متنبی را از کتاب اغانی» (۱۵) حفظ کرد. افزون بر اینها آیاتی فراوان از قرآن کریم و احادیث و امثال و فقه و علوم مربوط به این موضوعات از متون مسجود و قصیده بزرگ و کوچک شاطبی در علم قرائت را به حافظه سپرد. (۱۶) گرچه خود معترف بود که محفوظاتش کم است، ولی این محفوظات کم، اهمیتی فراوان برای وی داشت. اکتفا به کتاب «الاغانی» (از میان کتابهای ادبی) در نظر وی مقامی خاص به این کتاب بخشیده بود، تا جایی که درباره آن گفت: «این کتاب دیوان عرب است که همه چیز از زبان، تاریخ، جنگها، مذهب، سیره و آثار خلفا و پادشاهان، سروده‌ها و آوازه‌ها و دیگر احوال و کیفیات عرب را در خود دارد. کتابی جامع‌تر و کامل‌تر از آن در احوال عرب وجود ندارد.» (۱۸) چنین حکمی جز از کسی که محفوظات کمی دارد صادر نمی‌شود.

این محفوظات به هر اندازه که بود، برای ابن خلدون عقیده‌ای ثابت درباره صنایع ادبی در شعر و نثر به ارمغان آورد. او از واقمیت فرهنگ عصر خویش آغاز کرد و معتقد بود که هنر شاعری و تألیف «ملکه‌ای» است که با میل و سلیقه حاصل نمی‌شود. مردم همگی به گونه‌ای زبان را فرا می‌گیرند و تنها عاملی که این ملکه را تکوین می‌بخشد «حفظ» است. اگر کسی بخواهد شاعر شود، ناگزیر باید شعر عربی زیاد حفظ کند «تا ملکه در جان او پرورش یابد و ذهن از روی آن به سرودن مشغول شود.» (۱۹) کسی که می‌خواهد شاعر شود، دست کم حفظ اشعار یکی از شاعران دوره اسلامی برایش ضروری است ولی محفوظات بیشتر مثلاً در حد کتاب «اغانی» برای وی سودمندتر است؛ چون این کتاب همه اشعار شاعران دوره اسلامی را با گزیده‌ای از شعر جاهلی دربر دارد. (۲۰) وقتی محفوظات زیاد شود، الگوها نیز زیاد می‌شود و سرودن از روی الگو ساده‌تر است. اگر ناظم و شاعر به تمرین و ممارست پردازد، «ملکه» وی نیرو می‌گیرد و راسخ‌تر می‌شود، بهتر آن است که محفوظات از ذهن شاعر پاک شود و تنها اثر و ردیابی از آنها باقی بماند، در این صورت اعتماد به نفس در آوردن ترکیبها بیشتر می‌شود. می‌توان گفت این حالت خاص دوره ابن خلدون نیست، بلکه تاریخ آن به قدیم‌ترین زمانها، هنگامی که شاعران تازه کار و نوپا روایت را در محضر شاعران نامی به کار می‌بستند، برمی‌گردد. ابن خلدون موهبت را به کلی رد کرده و بر این باور است که ملکه کاملاً اکتسابی و آموختنی است.

و از این رهگذر به نتایج غربی رسید. او برای حفظ و محفوظات ارزش والاّی در شکل دادن به «ملکه» قایل شد. «محفوظات عالی و برگزیده از اسلوبهای مختلف، ملکه‌ای پرورش می‌دهد جدای از آن ملکه‌ای که حفظ شعر نیست و مبتذل آن را شکل می‌دهد. ملکه بلاغت عالی از طریق حفظ سخن عالی و بلند حاصل می‌شود.» (۲۱) پس هر کس شعر ابوتصام، ابن معتز، رضی، یا رسایل ابن المقفع و سهل بن هارون را حفظ کند، ملکه بلاغت عالی که شعر این سهل اسرائیلی یا ابن النبیبه یا توسل البیانی و عماد اصفهانی را حفظ می‌کند، عالی‌تر و نیکوتر خواهد بود. (۲۲) نوع محفوظات جانب و جهت ادبی و علمی صاحب آن را مشخص می‌کند. بنابراین ملکه شعری با حفظ شعر تکوین می‌یابد و ملکه نویسندگی از طریق حفظ نثر مسجع و ساده و ملکه علمی در پرتو ممارست در علوم و فهم مطالب و تحقیق در مسایل و نظریات علمی و بالاخره ملکه فقهی از راه مطالعه فقه حاصل می‌شود. (۲۳) پس آنچه ملکه را شکل می‌دهد و آن را رنگ و رونق می‌بخشد، محفوظات پیشین است. آنکه با فقه آغاز کند ملکه‌اش رنگ و صبغه زبان فقهی به خود می‌گیرد و آنکه از نحو شروع کند، ملکه او شکل نحوی می‌پذیرد. حتی اگر با تمرین و ممارست بخواهد بلاغتی کسب کند، نمی‌تواند. به همین دلیل است که شعر فقیهان و نحوایان و متکلمان و صاحبان اندیشه‌های علمی در نهایت کاستی و قصور است. (۲۴) چرا که ذهن آنان نتوانسته است میدان را برای دانشی دیگر بجز آنچه در آن ملکه شده باز کند، حتی دو صفت شاعری و نویسندگی به ندرت در یک نفر جمع می‌شوند، چون ملکه قدیمی‌تر راسخ و استوار شده، اگر ملکه دیگر با آن به ستیز برخیزد تا جایی آن را بگیرد، جایی برای استقرار نمی‌یابد. ملکه پیشین پایدار می‌ماند و تازه وارد را می‌راند. این امری کلی است، نه تنها در ادبیات، زبان و علوم و مانند آن، بلکه در همه فنون و حرف دیده می‌شود. این مساله را در زبان در نظر بگیرید. می‌بینید «یک غیر عرب که زبان فارسی ملکه اوست به ملکه عربی دست نمی‌یابد و پیوسته در زبان عربی ناتوان است. هر چند آموزش زیاد ببیند، در میان بربرها، رومیان و فرنگی‌ها کسانی که بتوانند ملکه زبان عربی را پایدار و راسخ کنند بسیار کمند.» (۲۵)



رعایت سبکهای شعری که اختصاص به شعر عرب دارد ملکه زبان را همراهی کند. (۲۳)

تعریف تازه‌ای از شعر: اما شعر چیست؟ عروضیان در تعریف شعر می‌گویند: «شعر سخن موزون مقفی است». ابن خلدون این تعریف را نمی‌پسندد، چون نارساست و جز با بینش عروضی سازگار نیست. از این رو در تعریف شعر چنین می‌گوید: «شعر سخنی بلیغ و مبتنی بر استعاره و وصف است، دارای اجزای جداگانه‌ای که در وزن و روی متفقدند و هر جزء از آن در هدف و مقصود از جزء (بیت) پیشین و پسین خود مستقل است و باید مطابق اسلوبهای عرب جاری شده باشد». (۲۴) مهم‌ترین و پیچیده‌ترین بخش این تعریف آنجاست که می‌گوید: «مطابق اسلوبهای عرب جاری شده باشد». چنانچه همه عناصر دیگر شعری را داشته باشد ولی بر اسلوب عرب نباشد، شعر شمرده نمی‌شود. بلکه سخن منظوم یا چیز دیگری است. به همین دلیل منتسبی و معری شاعر نیستند؛ چنان که پیشتر گفتیم.

ابن خلدون با تعبیر «مبتنی بر استعاره و وصف و مطابقت با اسلوبهای عرب» (برخلاف ابن طباطبا و ابن اثیر و مانند آنها) مرز جداکننده‌ای بین شعر و نثر وضع می‌کند که با شیوه نویسندگان متأخر سازگار نیست. «متأخران اسلوبهای شعری و قواعد آن از جمله سجع و التزام قافیه و تقدم نسب بر اغراض و مفاهیم را در نثر به کار برده‌اند. اگر از جنبه شعر و فنون مربوط به آن به این نوع نثر نگریسته شود، جز در وزن فرقی با شعر ندارد». (۲۵) ابن خلدون معتقد است که از لحاظ بلاغت از بین رفتن حد و مرز میان شعر و نثر روا نیست؛ چون اموری که با اسلوبهای شعری سازگار است مناسب اسلوبهای نثری نمی‌باشد: «زیرا ظرافت، فصاحت، آمیختگی جدو هزل، اطناب در وصف، ضرب‌المثلهای، تشبیهات و استعاره‌های فراوان با اسلوبهای شعری تناسب دارند، هر چند ضرورتی به آنها نباشد. التزام قافیه نیز از ظرایف و آرایه‌های شعر است، ولی شکوه پادشاهی و کشورداری و فرامین سلاطین به توده مردم برای ترغیب یا تهدید با این شیوه‌ها و اسلوبها منافات دارد. آنچه اهل روزگار را بدین شیوه واداشته نفوذ و استیلا عجمه و گرفتگی زبان ایشان است. به همین سبب نمی‌توانند حق سخن را به اقتضای حال ادا کنند. از سخن مرسل و ساده عاجزند چون به سادگی به غایت بلاغت در آن نمی‌توان رسید. از این رو به سخن مسجع دل خوش می‌کنند و کاستی‌های خویش در مطابقت سخن با مقصود و مقتضای حال را از راه تلیق سخنان مسجع می‌پوشانند. و با انبوهی از آرایه‌ها و سجع و القاب و عناوین بدیعی سخن خویش را اصلاح می‌کنند. و از دیگر امور غافلند». (۲۶) ابن خلدون نویسندگان و سخنوران مشرق زمین را مؤاخذه

ابن خلدون به این اندازه هم بسنده نمی‌کند، بلکه نظرش را براساس تجربه شخصی خویش در شاعری تکامل می‌بخشد و با تأکید می‌گوید که سلامت ملکه و تفرّد آن بی آنکه ملکه دیگری به ستیز با آن برخیزد، به استحکام هنری که همت مصروف آن بوده می‌انجامد و در کشمکش میان دو ملکه تا حدودی ملکه نخستین سست و ضعیف می‌شود. ابن خلدون - به علت داشتن محفوظات شعری اصیل - شعر می‌گفت اما دریافت که هنگام سرودن به رنج و سختی می‌افتد. این مسأله را با لسان‌الدین خطیب در میان نهاد و دلیل آن دشواری و رنج را کشمکش و تعارض محفوظات شعری اصیل خود با محفوظات متون و قصاید تعلیمی ذکر کرد. و گفت: «ذهنم از محفوظات [فقه، اصول، قرائت و شعر تعلیمی] انباشته شده و چهره ملکه‌ای [را] که از حفظ قرآن و حدیث و سخن ناب عرب به دست آورده‌ام، مخدوش کرد و ذوق و فریحه‌ام را از کمال بازداشت». (۲۶) لسان‌الدین از این گفته در شگفت ماند و گفت: «خدا یسارت یابد، آیا جز تو کسی می‌تواند چنین سخنی بگوید؟» لسان‌الدین در این گفته ابن خلدون قضاوتی درست و استدلالی قوی یافته بود.

از نظریه ابن خلدون درباره محفوظات و ملکه دو نظریه نقدی بزرگ نشأت می‌گیرد، نخست اینکه بلاغت سخنوران دوره اسلامی مانند حسان، حطیثه، عمر، جریر، فرزدق، ذی‌الرمه، نصیب، احوص و بشّار نسبت به شعر نابغه، عنتره، ابن کثوم و دیگر شاعران عهد جاهلی در مرتبه والاتری قرار دارد و علت آن وجود قرآن است که بشر از آوردن نظیر آن ناتوان است. چنین چیزی برای شاعران عهد جاهلی فراهم نبود، از این رو ملکه شعرای دوره اسلامی از نظر بلاغت بر ملکه شعرای دوره جاهلی برتری یافت. و سخن آنان در نظم و نثر درخشان‌تر و زلال‌تر و آبدارتر از دوره‌های پیشین بود. اسلوب سخنشان منظم‌تر، استوارتر و مهذب‌تر از بلندترین سخنان شاعران عهد دوره جاهلی است. (۲۷) ابن خلدون این نظریه را به استادش ابوالقاسم قاضی غرناطه عرضه کرد و مورد پسند او قرار گرفت و بدین سبب ابن خلدون از مهربان او شد و استاد به دانش و علم او گواهی داد. (۲۸) اگر کسی در اساس این حکم با ابن خلدون همراهی باشد، نمی‌تواند بگوید که چگونه کسانی مانند حسان و حطیثه مشمول این حکم می‌شوند، چرا که هر یک از آن دو در یک دوره هم از خود و هم از دیگری برتر است؛ هر دو دوره جاهلی را درک کرده و شاهد دوره اسلامی هم بوده‌اند. همین مورد برای اعتراض بر ابن خلدون کافی است. و نیازی نیست که تأثیرپذیری حطیثه از قرآن یا تفاوت میان شعرهای پیش از اسلام و پس از اسلام حسان را مطرح کنیم.

چنین عقیده‌ای از ابن خلدون عجیب است، چون او پیش از این گفت که از قرآن اغلب ملکه‌ای به وجود نمی‌آید، «بشر از آوردن سخنی مثل قرآن در مانده و از به کار بردن اسلوبهای قرآنی و تقلید از آن روی گردانده و از طرفی ملکه‌ای هم در غیر اسلوبهای آن ندارد، و چنین افرادی در زبان عربی ملکه‌ای حاصل نمی‌کنند و تنها بهره آنان از قرآن ظاهر عبارات است». (۲۹) وقتی که می‌بینیم ابن خلدون با این حکم فقط به قرآن اکتفا می‌کند، وجه غرابت سخنش برای ما روشن می‌شود. اما اگر محفوظات دیگری با محفوظات قرآنی همراه شود، در آن صورت امکان تکوین ملکه در زبان عربی وجود خواهد داشت.

شیوه نظم و شکل قالبها در ساختار کلام: اما فکر دومی که از توجه به محفوظات ریشه می‌گیرد، تصور ابن خلدون از شیوه نظم است. وقتی شخص در حفظ شعر ورزیده شد، قالبهای معینی در ذهنش جاگیر می‌شود، و چون بخواهد شعری بسراید فرم و قالب را باید در ذهن حاضر کند، آنگاه آن را با قالبهای کوچکتری یا با ترکیبهای مناسب پر کند: «سخنور مانند بنا و بافنده است و تصویر ذهنی مانند نقشه و قالبی که بنا از روی آن خانه می‌سازد یا نوردی که بافنده بر آن می‌بافد. اگر از قالب یا نورد خارج شوند، ساختمان و بافته تباها می‌شود». (۳۰) کمترین سخنی که در باب چنین تصویری - حتی اگر روزی محقق هم بشود - می‌توان گفت، این است که تشبیه شعر به کار دستی از نظر استوار ساختن هنر شاعری نیست - چنان که در تمثیلهای جرجانی آمده - بلکه از نظر همانندی دو حرفه است.

حفظ شعر همیشه به آماده کردن تصویری از قالب در ذهن کمک می‌کند. و شرط سرودن شعر محکم، دانستن نحو و بیان و عروض است. آری شاعر ناگزیر است اصول و قواعد این علوم را رعایت کند، اما شاعری او با بسنده کردن به این علوم تکوین نمی‌یابد، بلکه لازم است که شعر و نثر زیاد از سخن عرب حفظ کند. (۳۱) مفهوم این سخن آن نیست که با پرورش ملکه، شاعری امری ساده و آسان خواهد شد. شاعری برای مردمان دوره‌های متأخر کار دشواری است. از این رو لازم است شاعر «در ملکه خود نوعی باریک‌بینی و تلطف داشته باشد تا بتواند سخن را به آسانی در ساختارها و قالبهای مشهور عرب فرو ریزد...». (۳۲) پس برای سرودن شعر ملکه زبان عربی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید نرمی و تلطف و کوشش در

می کند، چون آنان وقتی که می خواهند واژگان را به دلخواه خود در سجع و جناس یا مطابقه و مقابله به کار گیرند، به صرف و نحو کلمات لطمه می‌رسانند و کلمه را از اعراب خارج نموده زیبایی و بنیان کلمه را تباہ می‌کنند. (۳۷) از سخنان ابن خلدون درباره جدایی شعر از نثر روشن می‌شود که او از میان اقسام نثر فقط به نویسندگی دیوانی نظر دارد، نه دیگر گونه‌های آن.

انگیزه‌های شاعری: وقتی انگیزه‌ها و عوامل سرودن شعر را بررسی شمارد، به سخن ابن قتیبه و آنچه که ابن رشیق در کتاب «العده» به خلاصه آورده، نظر دارد. در حقیقت ابن خلدون نگرش اندلسی‌ها بر کتاب «العده» را کمال بخشید. این کتاب اساس نقد ادبی نزد اندلسی‌ها بوده و سخت مورد تمجید ابن خلدون قرار گرفته است. درباره آن می‌گوید: «کتابی است که در فن شعر و شاعری یگانه و بی‌نظیر است و حتی این هنر را ادا کرده و در این باب هیچ کس پیش از او و پس از او مثل او ننوشته است.» (۳۸)

اگر ابن خلدون در گفته‌های پیشین تأمل می‌کرد، درمی‌یافت که عوامل بیرونی همچون چشم‌انداز دریاها و دشتها، شکوفه‌ها، بامدادان و سپیده‌دم عوامل ثانوی در ترغیب و برانگیختن برای سرودن شعر است و عامل اول و انگیزه بزرگتر همان دوزان و تکرار شکل و قالب در ذهن است که چون ذهن با آن انس گرفت و شاد شد، به دنبال آن عبارات می‌آیند تا آن قالب را پر کنند. اگر قالب مانند انگیزه سرودن آماده نشود، همه انگیزه‌ها و عوامل بیرونی بی‌ارزش می‌شوند.

دیدیم که ابن خلدون از توصیه‌های نقدی و اساسی در اجتناب از سخن عربی ناخالص و ضروریات شعری فراتر نمی‌رود. از پیچیدگی ترکیبات و ازدحام معانی در ابیات برحذر می‌دارد و پرهیز از الفاظ و معانی وحشی و عامیانه و مبتذل را توصیه می‌کند، و به بیان علت ضعف عمومی در اشعار زهدامیز و مدایح نبوی می‌پردازد و می‌گوید رمز این ضعف آن است که معانی این اشعار در میان توده مردم متداول است، از این رو مبتذل و تکراری می‌شوند. (۳۹)

لفظ اصل است: در مسأله لفظ و معنی ابن خلدون معتقد است که در فن نظم و نثر لفظ اصل و پایه است. (این شگفت‌ترین نظری است که اندیشمندی مانند ابن خلدون به زبان می‌آورد). او می‌گوید معانی پیرو لفظند «چرا که معانی در ذهن هر کسی وجود دارد. هر ذهنی می‌تواند معانی دلخواه خود را به سهولت دریابد و نیازی به صنعت و آموختن ندارد.» (۴۰) معانی را به آب دریا تشبیه می‌کند که در ظرفهای زرین و سیمین یا در صدف و شیشه و خزف بریزند. آب در اصل یکی است و اختلاف در ظرفهاست. در اینجا یک بار دیگر به نظریه «معانی افکنده» برمی‌خوریم؛ همان نظریه‌ای که در نقد جاخط - که متنوع‌ترین اندیشه‌ها و موضوعها در کارش دیده می‌شود - پدیدار شد، و به یکی از باریک بین‌ترین اندیشمندان جامعه‌شناسی (ابن خلدون) خاتمه یافت. آیا این نظریه در کار هر یک از این دو اندیشمند ناظر بر نگرش آن دو به امری است که برای دستیابی به آن رنجی متحمل نمی‌شده‌اند؟ در واقع عامل در کار هر دوی آنها اعتماد به نفس است. جاخط این نظریه را برای خدمت به نظریه اعجاز مطرح کرد، اما ابن خلدون چنین هدفی نداشت، و چون دریافت که «معانی حقیقی کلی در زندگی‌اند» توجه او به لفظ (یا به زرگری به تعبیر جاخط) به گونه‌ای می‌تواند پذیرفتنی باشد.

سختی از مطبوع و مصنوع: با اینکه ابن خلدون ما را با ویژگی شعر در روزگار خوش و تکلف و تصنعی که دامنگیر آن است آشنا می‌کند، ولی اگر از گفته‌های او در باره «سخن مطبوع و مصنوع» شگفتزده شویم، عجیب نیست؛ زیرا زمان سخن مطبوع گذشته و دیگر وجود ندارد. اما ابن خلدون به مسأله از دیدگاه تاریخی می‌نگرد و می‌کوشد از کتاب «العده» بهره گیرد. در این بخش گفته‌ای در باب لذتی که از حرکت ذهن در میان معانی و ترکیبها حاصل می‌شود، ما را به تأمل وامی‌دارد. این لذت عبارت است از «ظفر یافتن» بر مدلول از راه دلیل «و ظفر و غلبه خود مایه لذت است...». این عبارت سخن حازم در باره «ظفر» را به یاد ما می‌آورد. اما مشکل بتوان گفت که ابن خلدون آن را از حازم گرفته باشد، زیرا سخن ابن خلدون در باره «ظفر» ناظر بر حالت فعل آدمی است. ابن خلدون در نگاه به مسأله خواری شعر در چشم مردم با حازم همداستان است، اما علت آن را چیزی دیگر می‌داند. و معتقد است خواری شعر و نفرت مردم از آن ریشه در زمان ابوتام و متنبی و ابن هانی دارد. سبب آن دروغویی، دورویی و درپوزگی شعر است. از این رو بلند همتان و بزرگان متأخر از شعر رویگردانند. اوضاع دگرگون شد. تا آنجا که صنعت شاعری را برای زمامداران و صاحب منصبان بزرگ زشت و ناپسند می‌شمرند. (۴۱) نمی‌دانیم این حالت در چه زمانی اتفاق افتاده، اما کمتر از یک سده پیش از ابن خلدون ابن الایار کتاب «حله السیراء» را نگاشت تا ثابت کند که صاحب منصبان بزرگ شعر را مجالی برای بیان جوشش درونی خویش می‌یافتند. علت خواری شعر فقدان ذوق و فهم آن است، آن گونه که حازم بسیار دقیق‌تر از ابن خلدون به آن اشاره کرده است.

شعر حرکتی انسانی است که منحصر به عرب نیست.

ابن خلدون معتقد است که شعر حرکت و جنبشی عمومی و بشری است و فقط به عرب اختصاص ندارد. او می‌گوید در ایران و یونان شاعران زیادی هستند، ارسطو در کتاب خود از اومیروس شاعر یاد کرده و در حمیر نیز شاعرانی بوده‌اند. در روزگار ابن خلدون زبان «مضر» به گونه‌ها و لهجه‌های جداگانه‌ای در نواحی مختلف تقسیم شده بود، از این رو در هر ناحیه‌ای اشعاری به لهجه مخصوص آن ناحیه یافت می‌شد؛ اما علمای زبان که نگاهبانان شیوه قدیم بودند، با اینکه این شعرها از بلاغت و شیوایی برخوردار بود آنها را نمی‌پسندیدند. شاید به دلیل نداشتن اعراب و سکون آخر کلمات آن را پست می‌شمردند. «اعراب در بلاغت دخالتی ندارد. بلکه بلاغت سازگاری سخن با مقصود و مقتضای حال است.» (۴۲)

چنین بود که بالاخره ناقدی پیدا شد که به ثبت گونه‌هایی از شعر عامیانه عصر خود بسنده نکرد، بلکه به دفاع از جنبه هنری و فنی آن برخاست. وقتی هر ناحیه لهجه و ذوق مستقلی داشته باشد، یک ناقد نمی‌تواند در باره همه آثار ادبی آن نواحی داوری کند. ناگزیر باید نقادان پر شماری باشند؛ چون بلاغت متعدد می‌شود. اندلسی نمی‌تواند بلاغت شعر مغرب را دریابد و مغربی از ادراک بلاغت اهل اندلس و مشرق عاجز است. التذاد و درک بلاغت جز با شناخت عمیق گونه زبانی و آگاهی از شیوه‌های کاربرد زبان به کمال نمی‌رسد. (۴۳)

آیا ابن خلدون که همیشه تصویرگر واقعیات است، حس می‌کرد که روزی مأموریت منتقدان کلاسیک پایان می‌یابد؟ آیا در چنین وضعی محیط‌های بومی خواهند توانست ناقدی بیافرینند تا قواعد و اصولی برای هنرهای رایج در آن نواحی وضع کنند؟ یا اینکه پیوسته در گرو همان ذوق عمومی خواهد ماند؛ همان ذوقی که از استدلال ناتوان است. ابن خلدون خود در باره برخی از انواع شعر مذکور مبالغه کرده و نمونه‌هایی در کتاب خود آورده و به تکیه بر ذوق خود بسنده کرده است. وقتی هم که از فرق موشحات اندلسی با موشحات مشرقی‌ها سخن می‌گوید، چیزی فراتر از این حکم کلی نمی‌گوید که: «آثار تکلف در موشحات مشرقیها نمودار است.» (۴۴) ابن خلدون با بیان این مسایل از کاستی‌ها و نواقص حرکت عمومی نقد پرده برداشت، و تطور و تحول جدید هنری را که دور از نقد بود، روشن کرد و گوشه نشینی نقد را جز در مواردی که توده مردم شعری را نیک شمارند یا از آن بیزار می‌شوند، نشان داد.

از مجموع اندیشه‌ها و نظرات ابن خلدون در نقد چنین استنباط می‌شود که آراء او برگرفته از تجربه خاص وی و روند ویژه نقد ادبی آن عصر است که با مفاهیم جامعه‌شناسی پیوند خورده است و با نقد یونانی و یا مفاهیم بزرگ نقدی نزد حازم که نمونه آمیختگی در جریان نقد عربی ناب و نقد عربی متأثر از فرهنگ غیر عربی است، ارتباطی ندارد. و روشن می‌شود که پس از حازم دیگر کسی از یونانیان تأثیر نپذیرفت و جز اشاراتی گذرا به نقد یونانی چیزی از آن نقد را در نقد عربی نمی‌یابیم. (۴۵)

پی‌نوشت:

- ۱- شرح حال وی در «نیل الابتهاج» ص ۶۸ آمده است.
- ۲- التعریف، ابن خلدون، ص ۴۸.
- ۳- وی کتاب دانای سلطان ابوالحسن المرینی بود. رک. تحقیق نویسنده درباره وی در کتاب «العیده» (بیروت ۱۹۶۶).
- ۴- «الغیث» ج ۱، ص ۱۲۴
- ۵- همان، ص ۱۲۶. این مسأله در شکلی نوتر مربوط به دوره‌های قبل است. نویسندگان عملاً سعی داشتند نامه‌هایی به زبان محترفه و پیشه‌وران بنویسند. یک نمونه از این رسایل به جاخط نسبت داده شده (رک رساله «صناعات القواد» در مجموعه رسایل جاخط، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۹۴).
- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- مقدمه و «التعریف» ابن خلدون، صص ۱۳۱۱، ۱۵۵، ۱۳۱۰، ۱۲۹۸، ۱۲۹۶.
- ۱۴- نوعی شعر که در خواننده شوقی تا حد رقص ایجاد می‌کند. نوع دیگر شعر مطرب است که تأثیرش از مرقص کمتر است. شعر مرقص بر اساس تشبیه و تصویر غریب استوار است. و استعاره‌هایی ظریف و لطیف دارد. (م).
- ۱۵- «التعریف» ص ۱۸۱۷.
- ۱۶- ۲۲- مقدمه، صص ۱۳۰۵، ۱۲۸۵، ۱۲۶۸، ۱۲۹۶، ۱۳۰۴، ۱۳۰۳، ۱۲۸۸، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۲، ۱۲۹۸، ۱۲۹۷، ۱۲۸۷، ۱۲۸۶، ۱۲۹۵، ۱۲۹۰، ۱۲۹۳، ۱۲۴۲، ۱۳۱۶.
- ۴۳- مقدمه، صص ۱۳۱۶، ۱۳۴۴. الصفی الحلی در کتاب «العاطل الحالی» کوشیده تا نمونه‌هایی از زجلها را که با لهجه خود وی فرق داشته مورد بررسی قرار دهد. این پژوهش فقط ثبت ظاهر لهجه است، بی‌آنکه به بیان احکام نقدی که بر التذاد هنری استوار است، بپردازد.
- ۴۴- مقدمه، ص ۱۳۲۹.
- ۴۵- از آن جلسه در میان مشرقی‌ها نظر علامه شمس‌الدین محمد بن ابراهیم بن ساعد الانصاری استاد الصدفی، در باره عروض یونانی است: «شعر یونانی وزنی خاص دارد. یونانیان عروضی برای بحرهای شعری دارند و اقامیل عروضی نزد آنان «دست» و «بیا» نامیده می‌شود. گفته است بعید نیست که مسایلی از این عروض به خلیل بن احمد رسیده و او را در پایه‌گذاری عروض عربی بیاری داده است.» «الغیث المسجم» ج ۱، ص ۳۰.